

مرزهای ایران در هنگام کیانی

فریدون جنیدی
بنیاد نیشابور

پیشگفتار

با درود و سپاس بر همه آنان که دل در گرو مهر ایران دارند، و در این سرزمین دور یاد ایران را گرامی می‌دارند و هر زمان با آئینی نو انجمنی می‌آرایند، تا اندیشمندان جهان را به اندیشه درباره گذشته برانگیزند، تا از گذشته، چراغی فرا راه آینده روشن گردد.

بویژه درود بر میزبانان استرالیائی و دانشگاه سیدنی، که ایرانیان را که هزاران سال میزبان دانش و فرهنگ جهانیان بوده‌اند، میهمان می‌پذیرند!

و سپاس برگردانندگان بنیاد فرهنگ ایران در استرالیا که چنین نام را برای این انجمن برگزیده‌اند، تا بتوان در این میدان گسترده به پژوهش پرداخت.

به گمان ما (کسانی که در ایران امروز به پژوهشی نو در باره ایران کهن دست زده‌اند) زمان یکسونگری دینی، و از دیدگاه دینی به اوستا نگریستن گذشته است و می‌باید که باین یادگار گرامی از دیدگاه فرهنگ و تاریخ نگریستن تا گستره‌ای فراخ‌تر فراروی جویندگان و پژوهشگران گشوده شود.

و نیز می‌باید این گمان را نیز از خود دور داشتن که شاهنامه از سه بخش (اساطیری و پهلوانی و تاریخی) فراهم آمده است. شاهنامه کهن‌ترین و گسترده‌ترین تاریخ جهان است. و اگر پژوهشگران از این دیدگاه به شاهنامه بنگرند، آشکار می‌شود که بسی از رویدادهای دیگر کشورها، در زمانی دور، که دیگران نامه و چامه و داستان نداشتند، و پروای نگهبانی از رویدادهای کشور خویش را نیز نداشتند، در شاهنامه آمده است!

با این سخن کوتاه به گفتار خود، اندر می‌شویم.

بخشی چند از نامه گرامی بندهش که درباره زمین و کوه‌ها و رودها و دریاها و "ور"ها (دریاچه‌ها) آمده است، نشان می‌دهد که در نامه باستانی "دامدات نسک" که بندهش از آن بهره‌ور شده است گفتار پیرامون چگونگی زمین، یا نگاره زمین آمده بوده است، و بی‌هیچ گمان این نسک نیز همچون مهریشت و فروردین یشت و جز، آن از دفترهای پیش از زرتشت بوده است که موبدان پس از وی، چنانکه در همه آن دفترها دیده می‌شود، در این دفتر نیز دست برده با زبانی نوتر، به گفتار کهن، زرتشت و اهورامزدا را افزودند، تا نشان دهند که این نوشته‌ها همه نامه دین است.

پس در زمان که دامدات نسک پیشین نوشته شده است، و آن زمان بر ما روشن نیست، ایرانیان آگاهی از چگونگی زمین و کوه‌ها و دریاها داشته‌اند، و چون گفتار بنده در باره مرزهای ایران در میانه جهان است، سخن را از جهان و زمین آغاز می‌کنم.

در زبان اوستائی واژه برابر بر گردیدن، چرخیدن است^۱، و از این ریشه واژه

برآمده است که، گرد یا چنبره باشد. و همین واژه در وندیداد (۱۹-۴) و

نیز در مهریشت بند ۹۵، آبان یشت بند ۳۸ و ازت یشت بند ۱۹ همچون پاژنام برای زمین آمده است و بیگمان همین واژه است که امروز در زبان فارسی "کره" خوانده می‌شود، و این کهن‌ترین آگاهی جهانیان از کره‌ای بودن زمین است^۲. کره‌ای که بر بنیاد این واژه می‌چرخد!

در بندهش و بخش‌های برجای مانده از اوستا، از کوه‌ها و دریاها دور و نزدیک نیز نام برده

می‌شود.

۱- زره فراخکرد، یا وئوروکش^۳.

در "بن‌دهش" در بخش چگونگی دریاها درباره فراخکرت چنین آمده است:

۱ - فرهنگ واژه‌های اوستائی، دفتر سوم، رویه ۱۴۳۵، در زبان خراسانیان این واژه بگونه چکرزدن برای چرخیدن، با گام زدن که همچون چرخیدن است روایی دارد.

۲ - پژوهش ژرف مانوئل بربریان با نام "حستاری در پیشینه دانش کیهان و زمین در ایرانویج" بنیاد نیشابور ۱۳۷۶ آگاههای بیشتر درباره زمین و جنبش آن نشان می‌دهد.

”یک سوم این زمین را دربر دارد، از آنروی فراخکرت نامیده شد که یکهزار دریا، در او داشته شده

است^۳”

و بنابراین گواهی‌ها دریای وُئوروکش یا فراخکرت همانست که در نوشته‌های پس از اسلام با نام ”بحر محیط“ آمده است. اما چنانکه خواهیم دید بخشی از فراخکرد چون از آن ایران بوده است با نامی دیگر خوانده می‌شده است و نام چند دریای دیگر که پیوسته بدان بوده‌اند در نامه‌های ایرانی آمده است.

دریای چین

سدم سال روزی به دریای چین پدید آمد شاه ناپاکدین

دریای هند

«... دگر باره از دریای فراخکرت برخیزد، ستویس^۱ رایومند فرهمند نیز از دریا فراخکرت بلند شود و

پس از آن، مه از آن سوی هند از کوهی که میان دریای فراخکرت واقع است برخیزد^۲».

و از این گفتار آشکارا برمی‌آید که آن بخش از دریای فراخکرت که با نام هند شناخته می‌شده

آنسوی هندوستان، میانه چین و هند است، جایی که امروز خلیج بنگال ش می‌خوانند.

دریای مکران

دریایی در کناره کره امروزی بوده است. زیرا که در گذر کاووس از آسیا به سوی اقیانوس آرام

چنین آمده است:

از ایران بشد تا به توران و چین گذر کرد از آن پس به مکران زمین

ز مکران شد آراسته تا زره میان‌ها ندیدند، بند و گره

از این گفتار چنین برمی‌آید که مکران سرزمینی میان چین و آب زره یا زره فراخکرت است که از

آنجا به دریابار فراخکرت می‌رسیده‌اند.

۱- درباره ستویس سخن خواهم گفت.

۲- تیریشث باره ۳۲، یشت ها جلد ۱ رویه ۳۵۵.

دیگر بار در شاهنامه از لشکر کشی کیخسرو پس از پیروزی یافتن بر توران، بدان هنگام که آهنگ

بازگشت به ایران از راه دریا را دارد:

ز لشکر فرستادگان برگزید	که گویند و دانند، گفت و شنید ^۱
فرستاد کس، نزد خاقان چین	به فغفور و سالار مکران زمین
که گر داد گیرید و فرمان کنید	ز کردار بد، دل پشیمان کنید
خورش‌ها فرستید پیش سپاه	ببیند ناچار، ماه را به راه ^۲

....

فرستاده آمد به هر کشوری	بجایی که بد، نامور مهتری
غمی گشت فغفور و خاقان چین	بزرگان هر کشوری همچین
فرستاده را چند گفتند، گرم	سخن‌های شیرین و گفتار نرم
که ما شاه را سر بسر کهتریم	زمین جز بفرمان او نسپریم
گذرها که راه دلیران بدست	ببینم، تا چند، ویران شدست

....

کنیم از سرآباد، با خوردنی	بیائیم و آریمش آوردنی
دگر نامور، چون به مکران رسید	دل شاه مکران، دگر گونه دید
بر تخت او رفت و نام بداد	بگفت از پیام، آنچه بودش بیاد

این گفتار روشن می‌سازد که سپاه ایران برای رسیدن به زره فراخکرد (اقیانوس آرام) از میان توران

و چین گذشته و به مکران می‌رسد. بنابراین مکران شاهنامه جایی جز از کره امروزی نیست که آن زمان

زمینی گسترده از شبه جزیره کنونی داشته است. آفرینش و تاریخ (البدأ و التاریخ)^۳ نیز درباره زمین

مکران می‌گوید: « گوید قسمت شرقی هند مکران است و آخرش بلاد چین^۴ و از این سخنان گمان بر

جای نمی‌ماند که مکران، کرمان نیست، اما آنچه که نویسندگان این سده‌ها را بر آن داشته که چنین گمان

۱ - ترجمانان داننده که زبان آن کشورها را بدانند.

۲ - به پذیره و استقبال ما بیائید.

۳ - آفرینش و تاریخ، مطهر مقدسی، ترجمه دکتر شفیع کدکنی رویه ۵۹۶.

برند اینست که در نامه‌های باستان آمده است که "دریای مکران را به دریای کرمان راه است"



دریای پوئی تیک

در بند هشتم بندهش (دریاها) از دریا‌های مرز ایران چنین نام می‌رود:

«سه دریای شور مایه‌ور است که یکی پوئیتیک و یکی کمروود و یکی سیاه بن!»

از هر سه پوئیتیک بزرگ‌تر است، - که در آن آبخاست و آبکاست هست^۱»

دریای ستویس:

این دریا در اوستا بگونه  ستویس Sata-Vaesa آمده

است که: "دارنده یکسد جایگاه" است و نیز نام ستاره ایست در آسمان نیمروزان که امروز بدان سهیل

یمانی گویند. و از آنجا که نام تازی این ستاره را بدان روی بر آن نهاده‌اند که از ایران در آسمان یمن

دیده می‌شود، در ایران باستان نیز در دریای جنوبی ایران را که امروز بنام اقیانوس هند خوانده می‌شود

همنام با ستاره ستویس می‌خواندند، و این نام در پهلوی به ستویس برگردانده شد.

در فرهنگ پس از اسلام سرخ شدن سیب را از ستاره سهیل یمن می‌شمارند، و در فرهنگ پیش از

اسلام باران و آبرسانی به سرزمین‌های جهان و پالایش آب‌ها را از گند و آلاینش‌هایی که روی زمین

بدانها می‌رسد، از خویشکاری دریای ستویس می‌شمرند:

«ستویس پالای آب، افزار هر مزد داد را می‌ستایم»^۲.

سی روزه کوچک بند ۱۳

۱ - آبخاست و آبکاست یا بگفتار بندهش باد فراز آهنج و باد فرود آهنج از آگاهی‌های ایران باستان بوده است و نیز آنان

می‌دانستند این نیرو بستگی به ماه دارد و از سخنان شیخ اشراق نیز که به نوشته‌های ایران باستان دست داشته است چنین

برمی‌آید که این نیرو بستگی به "مقابله نیرین" دارد.

۲ - رویه ۷ سیروزه کوچک و سیروزه بزرگ دکتر آذرمیدخت دهدشتی. انتشارات فروهر ۱۳۶۳، تهران.

یک نکته دیگر نیز که در این گفتار رخ می‌نماید که ایرانیان می‌دانسته‌اند که ستویس را به دریای فراخکرت راه هست! و نیز این گفتار بندهش نشان می‌دهد که ستویس میان دریای پوئیتیک و دریای فراخکرت جای دارد:

«...هم کسته (ناحیه) دریای فراخکرت، و به فراخکرت پیوسته است. میان این دریای فراخکرت و پهلوی آن پوئیتیک را دریایی فراگرفته است که دریای ستویس خوانند.»

«هر ستبری و شوری و ناپاکی از دریای پوئیتیک به دریای فراخکرت گرد آید رود، به بای بزرگ و بلند از آن دریای ستویس باز زده شود (پلیدی از آن گرفته می‌شود) و هرچه پاک و روشن است به فراخکرت و چشمه‌های اردویور شود. بند این دریا به ماه و باد پیوسته است.

به افزایش و کاهش ماه برآید و فرود شود.»

جایگاه دریای پوئیتیک

چون دریای پوئیتیک:

- در کنار مرز ایران است!
 - از دریا‌های تبرستان و سیاه بن بزرگ تر است!
 - آبخاست و آبکاست دارد!
 - به دریای ستویس و از آنجا به دریای فراخکرت راه دارد!
- همین دریای پارس است که از هنگام هخامنشیان بنام پارسیان، پارس نامیده شد اما تا این زمان در نوشته‌های پهلوی و نامه‌های دینی و فرهنگی همان نام پوئیتیک را دارد.

با چنین آگاهی‌ها، روشن است که ایرانیان باستان، دریا‌های دور و نزدیک را پیموده‌اند، و از این پیمایش فرایندی بلند گرفته‌اند، چنانکه در میانه دریای ستویس، تا آنجا رفته‌اند که شب و روز در آن برابر

باشد، و چون به چنین جایگاه دست یافتند نام آنرا خط (خد) راست نهادند که پسان به زبان تازی «استواء اللیل و النهار» خوانده شد!

همی جایگه ساخت بر خط راست	که نی روز بفرود و نی شب بکاست
نبودی تموز ایچ پیدا ز دی	هوا عنبرین بود و بارانش می
ز جرغ یمانی یکی گنبدی	نشستنگه نامور موبدی
ازیرا چنان جایگاه کرد راست	که دانش از آن جای هرگز نکاست

و از این گفتار برمی آید که ایرانیان در روی خط راست، زوله گاه یا زولگه ساخته‌اند که امروز بدان رصدخانه می‌گوییم^۱ و بهمین روی است که شاهنامه می‌گوید دانش اخترماری و اختربینی در آنجایگه کاهش نمی‌گیرد، زیرا که ستارگان آسمان در آنجا همواره بر روی خد خویش ره می‌پیمایند، و چنان نیست که گاهی دیده شوند، و گاه پنهان گردند.

چنین کار در زمان کاووس شاهنامه، یا فرمانروایی تیره کاسپ‌ها (کاسیان) در ایران رخ داده است. اکنون یک نکته می‌ماند، که روشن شود این جایگاه در کجای خط راست ساخته شده است؟ این جایگاه تا آنجا که پژوهش و جست و جوی نویسنده نشان می‌دهد در هیچیک از نوشته‌های باستانی نیامده است، مگر در نامه گرامی حدود العالم که در بخش جزیره‌های جهان چنین آورده است:

«یازدهم جزیره ناره یا فاره است بر خط استواء بر میانه آبادانی، طول او از مشرق تا مغرب ۹۰ درجه است و زیج‌ها و رصد و جای کواکب سیاره و ثنابت برین جزیره راست کرده‌اند، اندر زیج‌ها، قدیم و این جزیره را استواء لیل و نهار خوانند^۲»

۱- زوله گاه نام فارسی جانیست که از آن ستارگان را می‌بینند (زل می‌زنند). این واژه در زبان تازی بنام "مزوله" برگردانده شده و ذبیح بهروز چون آنرا با نام شهر زابل یا زاوال نزدیک دید گمان برد که زوله گاه (رصد خانه‌ها) در شهر زابل با سیستان ساخته شده بوده، و پیروان او هنوز تا این زمان همین را در دفترهای خود می‌آورند. و اگر چه خد نیمروزان از سیستان نیز می‌گذرد. اما با گواهی‌های بی‌چون و چرا که در همین گفتار می‌آید، جای زولگه در سیستان نبوده است.

۲- رویه ۱۱۳، حدود العالم من المشرق الی المغرب با تعلیقات سیتورسکی و پیشگفتار بارتوله، ترجمه میرحسین شاه: دکتر مریم میراحمدی، دکتر غلامرضا وره‌رام، ۱۳۷۲، تهران.

از گفتار حدودالعالم برمی آید که ایرانیان می دانسته اند که این جزیره، میانه آبادانی جهان است، پس

در آنسوی این جزیره نیز آبادانی ها را می شناخته اند!^۱

اینجا ابوریحان بیرونی بیاری می آید:

«باید دانست که هر شدنی، بودنی نیست، و آنچه به تصور نزدیک است اینست که پیوند آن دو دریا [دریای محیطی و دریای محیط غربی] از جنوب قسمت آبادان زمین باشد.^۲ و در جای دیگر:

«پس لازم می شود که چون خورشید بجانب شمال میل می کند و ناحیه جنوب سرد می شود، زمین یا پاره ای از آن به لت نخست خویش گردد و حرکت زمین و آبی که بر آن است، گاه بسوی بالا باشد، و گاه بسوی پایین.^۳»

ابوریحان از پایان آبادانی زمین در بالای اروپا نیز نشان می آورد:

«...و از ممالک اسلامی منقطع، جز بلغار و سوار نمی شناسیم که حرب انتهای آبادانی جهان و اواخر اقلیم هفتم ست.^۴»

و همه این سخنان با گفتار شگفت شاهنامه، هنگام "آزمودن موبدان زال را" همراه می شود که در آنجا از دو درخت نام برده می شود که مرغی بریکی از آنان می نشیند، و چون از آن درخت بر درخت دیگر بنشیند درخت نخستین خشک و بی بال و پر می شود و چون از این بر آن رود، آن یک سبز و این پژمرده می شود:

و پاسخ زال چنین است:

کنون از نیام سخن برکشیم	ز دو سرو، کان مرغ دارد نشنیم
ز برج بره تا ترازو جهان	همی تیرگی دارد اندر نهان
چو زو باز گردد به ماهی شود	بدان تیرگی و سیاهی شود

۱ - در حدود العالم از ژاپن با نام جزایر واق واق و از انگلیس بنام جزایر برطانیه یاد شده است.

۲ - ابوریحان بیرونی، تهدید نهاییات الاماکن ... رویه ۱۱۸.

۳ - ابوریحان بیرونی، همان. رویه ۳۰.

۴ - ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، عن القرون الخالیه، رویه ۶۶.

این گفتارها، اگرچه هریک در خور هزار آفرین و ستایش است، اما ریشه آن را دربندی از مهریشت می‌بینیم... «کسی که (مهر) بازوان بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد. او را بگیرد اگرچه او در مشرق هندوستان باشد. او را برافکند اگر او در مغرب نیغن باشد، اگر هم او در هانه رود آرنگک باشد، اگر هم او در مرکز این زمین باشد.»

و این سرزمین است که مهر بر آن فرمان می‌راند است... سرزمین ایران باستان ... سرزمین هنگام

کیانیان!

آنانکه تاکنون پیرامون هفت کشور زمین یا شش کشور پیرامون خونیرث پژوهش کرده اند همه سخن از آن می‌گویند که ایرانیان باستان چهارسو را نمی‌شناخته‌اند، و از شش سو نام برده‌اند! و این بند نشان می‌دهد که چنین نیست و نخستین مردمان که با پیمایش زمین پی‌بردند که خد نیمروزان جهان شناخته شده آنزمان را از ایسلند، تا ژاپن به دو نیم بخش می‌کند، همانان نیز چهار سوی زمین را پیش کشیدند، و این بند مهریشت، نشان آن است!

از کیش مهر در هندوستان نشانه‌ها در "ودا"ها هست و نشانه آنرا در توران و اروپا نیز می‌باید که از

شاهنامه بگیریم: کیش مهر داماد قیصر:

چو میرین بدیدش به بر در گرفت پرستیدن مهر، اندر گرفت

کیش مهر پیران، سردار تورانی:

بدو گفت رستم که ای پهلوان درودت ز خورشید روشنروان

اکنون به بررسی چهار سوی آن کشور بزرگ پردازیم:

۱- اوشست ئیری، خراسان و مشرق، شرق هندوستان.

۲- پاخذر: پاختر: شمال دهانه رود آرنگک.

۳- ریثوین: نیمروزان، جزیره ناره.

۴- دئوشست ئیری: خوروران، نیغن .



اینجا می‌باید افزودن که رود آمو در زمان باستان از جایی بالاتر از شهر "چارچو" کنونی بسوی دریای مازندران می‌رفته است^۱، و از روی خرد می‌توان سنجد که بدین روی، دریای خوارزم از اندازه کنونی خود کوچکتر بوده است و بهمین روی خد نیمروزان که امروز کمی از سوی چپ دهانه رود آرننگ (سیر دریا، گلزیون)^۲ می‌گذرد در زمان باستان برای کوچکتر بودن دریاچه درست روی خد نیمروزان به دریا می‌ریخته است.



و همین خد است که درست از روی جزیره ناره نیز می‌گذرد.

درباره سوی چهارم که نیغن بوده باشد: واژه نیغن از یک پیشوند "Ni" که نشان‌دهنده روش، یا جنبش بسوی پائین است) و پسوند "غن" چنه است که خود از ریشه "غن" چان برآمده است از کنش "زدن".

بنابراین نیغن را می‌باید فرو زدن. یا پائین رفتن بدانیم، و بیگمان در آزمون که کیش مهر روایی داشته است، این نام را بدانروی بدانجا داده‌اند که جایگاه فرو رفتن خورشید بوده است.

یافته‌های پایکولی با نام ایزدان ایرانی باستان یکی از جایها است که می‌توان در باره نیغن در گمان آورد مرزی تا دریای سیاه و مدیترانه، اما انبوه مهرابه‌های ایرلند، جایی دیگر برای این گمان است، زیرا

۱ - نخستین کسی که این نکته را یادآور شده است ابوریحان بیرونی است و در اتلس های امروزه بلند آسیائی نیز جای این راه آب خشک شده روشن است.

۲ - برای نام گلزیون = سیر دریا، بنگرید به "مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی" حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)، بنیاد نیشابور ۱۳۷۶.

که خورشید در کشور مهر در جایی بجز از اقیانوس آتلَس که در گفته ابوریحان بیرونی از آن با نام (دریای محیط غربی) یاد می‌شود، فرو نمی‌رود! و آنجا است مرز کشور مهر.

در قرآن کریم نیز جایگاه فرورفتن خورشید را در پایان خشکی‌ها به درون چشمه‌ای گل‌آلوده آمده است، که باید همان اقیانوس باشد.

اینهمه گفته شد، اما جای برای گفتن دو سخن دیگر هست:

سخن نخست: در روزنامه اطلاعات چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۷۴ یک آگاهی از لندن از سوی خبرگزاری جمهوری اسلامی بچاپ رسیده است که در آن سخن از بازیافت یک نیایشگاه ۴۵۰۰ ساله در اوبری از استان ویلتشایر می‌رود. بگفته باستانشناسان انگلیسی این نیایشگاه بگمان نزدیک یک نیایشگاه مهری است، و خود آنان این بازیافت را بزرگترین بازیافت باستانشناسی در ۲۰۰ سال گذشته شمرده‌اند.

سخن دیگر: از مجله Berliner-Zeitung شماره ۲۰-۱۹ آوریل ۱۹۹۷ رویه ۷۷ است که در آن، سخن از بازیافت یک ساختمان پنجهزار ساله در نزدیکی دابلین می‌رود که گورستانی ویژه ۲۰ در گذشته در آن ساخته شده و در نزدیکی آسمانه آن سوراخی چنان ساخته‌اند که درست در تنها، روزیست و یکم دسامبر در زمان برخاستن خورشید، همه گورها از آن روشنایی می‌گیرد!

آذین بر روی سنگ‌های گرانیت بگونه دو مار بهم پیچیده است.

در این گفتار افزوده شده است که در سال ۱۹۶۰ میلادی یک باستانشناس دیگر بنام Micle-O-Kelley این جایگاه را یافته بود اما از چگونگی تابش نخستین فروغ خورشید در روز یاد شده آگاه نشده بود.

آذین سنگ بگونه مارپیچیده از نشانه‌های نیایشگاه مهری است.

و بزرگداشت آفتاب روز ۲۱ دسامبر، بزرگداشت آفتاب روز نخست دیمه، یا روز چله است که نماد زایش خورشید و مهر باشد و نماد کیش مهری.

دو نویسنده اروپایی بنام‌های وِرز مازرن و فرانتس کرمون هیاهویی براه انداختند که کیش مهر پیرامون ۲۰۰۰ سال پیش بر دست یک گروه دزد دریایی در اروپا روان گردیده است!... دزد بنا به همه گواهی‌های مهریشت بزرگترین دشمن مهر است، و چگونه دزدان دریایی پیروان کیش مهری و روان‌کننده آن در بخشی از جهان می‌شوند...؟

آنان برای آنکه زمان کیش مهر در ایران را از زمان اشکانیان دورتر نبرند چنین سخن ناراست را گفته‌اند و سخن راست آنست که مهر کیش فریدون است و زمان فریدون بر پایه پژوهش‌هایی که در بنیاد نیشابور انجام گرفته پیرامون شش هزار سال پیش است، کیش مهر بنابر شاهنامه‌ها با مهریانی ایرانی در جهان پراکنده شد، نه بر دست دزدان دریایی. و زمانی را که بر پایه آگاهی‌های زمین و دگرگونی‌های آن برای گسترش کیش مهر یا زمان فریدون پیشنهاد کرده بودیم شش هزار سال پیش است که امروز گواه آن از ویلتشایر انگلستان و دابلین ایرلند می‌رسد!